

## عنصر آگاه و تشکل یابی کارگری

### کریم منیری

بعد از اینکه این نوشته را من تمام کردم "کمیته هماهنگی برای ایجاد تشکل کارگری" اعلام بیرونی شد. هر چند که بدین امر بایستی در فرصتی لازم و کافی پرداخت، ولی باید گفت که جدا از نگرش رادیکال حاکم بر نظرات ابراز شده تاکنونی تشکیل دهندگان این کمیته، و آن محتوایی که در اعلامیه اولیه اعلام بیرونی این کمیته که دال بر خواست ایجاد تشکل چه با اجازه و یا بدون اجازه مقامات و منبعث از خواست کارگران و تحقق این حق از جانب کارگران میباشد، محتوا و نتیجه عملی حرکت این کمیته مبنی بر تصمیم برای ایجاد تشکل برای کارگران، در واقع تفاوت چندانی با کمیته قبلی ندارد. من در نوشته کنونی منظور نظرم را توضیح داده ام و گفته ام که چرا اصولاً چنین نگرشی را درست نمیدانم و سعی کرده ام روشن کنم که اگر از وظیفه ای در رابطه با عنصر آگاه حرف میزنیم این وظیفه کدام میتواند باشد و اگر این عنصر آگاه خود را وقف جنبش خودبخودی نماید، اولاً از رادیکالیسم فاصله گرفته است و قادر نیست قدمی فراتر از ماهیت بردارد و بعد هم استقلال حرکت خودبخودی کارگری را از طریق اقدام برای آنها برای ایجاد تشکل نقض نموده است.

\*\*\*\*\*

در نوشته قبلی راجع به مسئله طومار درخواست ایجاد تشکل کارگری و یا آنگونه که بعداً بر آن تأکید گردید، خواست برطرف کردن موانع تشکل یابی از طرف ارگانهای دولتی، من به تفکر راست و رفرمیستی حاکم بر این کمیته اشاره کردم و سعی کردم روشن کنم که چرا در چنین موقعیتی طرح و درخواست و اقدام برای چنین تشکلاتی و شیوه ای که از طرف این کمیته بکار گرفته شده است راست است و نه تنها کمکی به طبقه کارگر ایران نمیکند بلکه بیشتر کارگران را متوهم میکند.

در اینجا من سعی میکنم به چند موضوع به پردازم، اول توضیح اینکه چرا تشکلات کارگری باید جهت ضد سرمایه داشته باشند و بعد هم چرا سازماندهی چنین تشکلاتی مستقل از کلیه جریانات خارج از طبقه صورت میگیرد و یا باید بگیرد، علاوه بر آن وظیفه سوسیالیستها در قبال طبقه کارگر و مبارزات جاری کارگری چیست. زیرا بنظر من بنابر ترکیب کمیته نه این تشکل جهت ضد سرمایه پیدا میکند و نه این استقلال تأمین خواهد شد و میتواند بدانجا ختم شود که عده ای از بالای سر کارگران برای آنان تشکل سازی کنند و بنوعی اراده خود را بر طبقه تحمیل نمایند و این اراده گرائی را بحساب طبقه بگذارند. علاوه بر آن با توجه به ادعای برخی از اعضای این کمیته آنان رسالتی غیر سوسیالیستی بعهده گرفته اند.

بنابراین باید از این کمیته سؤال نمود که چه وظیفه ای برای خود در این رابطه قرار داده است. آنها ظاهراً میخواهند موانع تشکل یابی را برطرف کنند، که در نهایت برای کارگران تشکل بسازند و ظاهراً از هیچ نوع تشکلی هم صحبت نشده است، ولی این تشکل بهر حال بایستی قانونی باشد و این مهمترین مشخصه این تشکل در آینده خواهد بود، چرا که آنها به دو ارگان نماینده سرمایه، یعنی وزارت کار و سازمان جهانی کار روی آورده اند. چنین تشکلی بهیچوجه نمیتواند چیزی فراتر از سندیکا باشد. چون در عرف سرمایه داری نهایتاً چنین تشکلی برای کارگران برسمیت شناخته میشود و نه بیشتر. پس نمیتوان از تشکل دیگری حرف زد، هر چند که این کمیته اصرار بر این دارد که تعیین تکلیف برای کارگران نکرده است.

پس عده ای که خود را فعال کارگری میدانند و تعداد زیادی از آنان خود را جزو نیروهای چپ قلمداد میکنند، دور هم جمع شده اند و همراه عده ای دیگر که خود را سندیکالیست میدانند و در کوشش های قبلی خود برای ایجاد سندیکا از طرف رژیم مورد بی مهری قرار گرفته و شکست خورده اند، میخواهند برای کارگران تشکل (بخوان سندیکا) بسازند. اگر به تجربه حزب توده، که همه متفق القول آنرا بعنوان دوره خیانت به طبقه کارگر می شناسیم، برگردیم باید گفت که این کمیته چندین قدم به عقب برگشته است، زیرا حزب توده سندیکا ها را ساخت و یا سندیکا های موجود را تصرف نمود و سپس به ثبت رساند. حالا بعد از گذشت بیشتر از پنجاه سال عده ای میخواهند این راه را طی کنند ولی با مجوز وزارت کار و سازمان جهانی کار.

حال برگردیم و از زاویه گرایش سوسیالیستی به قضیه نگاه کنیم و سؤال کنیم که وظیفه عنصر آگاه چیست، بعنوان سوسیالیست ما چه میتوانیم بکنیم تا سزاوار چنین پسوندی باشیم.

در درجه اول باید گفت که تشکل سازی از نوعی که میخواهد مبارزات خودبخودی و یا وجودی کارگری را سازماندهی کند وظیفه سوسیالیست ها که حتماً هم در گروهها و سازمان و احزاب خاص خود متشکل هستند، نیست. عموماً بمحض اینکه چنین موضوعی طرح میشود، بعضاً وارد این پلیمیک میشوند که منظور ممنوع کردن نیروهای چپ از ورود به مبارزات خودبخودی کارگران است و سپردن اینگونه مبارزات به نیروهای راست است. که باید گفت هیچ سوسیالیستی نمیتواند خود را سوسیالیست بنامد، بدون آنکه در این مبارزات بصورت فعال شرکت کند. ولی قصد از این شرکت علاوه برآنکه در جهت برآوردن همان خواسته های روزمره کارگران است، سعی در بردن آگاهی دمکراتیک - آن آگاهی ای که میتواند در وسیع ترین بخشهای طبقه گسترش یابد، یعنی در برگیرنده توده هرچه وسیع تری از کارگران باشد - در بین

کارگران، مبارزه نظری وسیع با گرایش‌های راست که از جانب رفرمیست‌ها بدرون طبقه منتقل می‌شود و کارگران را آلوده به گرایش‌ها و تفکرات بورژوازی می‌کند، توضیح اینکه این مبارزات کارگری نمیتواند محدود به برخی خواسته‌های اقتصادی و ویژه محیط کار شود، توضیح اینکه کارگران تنها کارگر نیستند و بعنوان یک شهروند الزاماً مشکلات دیگری نیز دارند و بایستی بدین مشکلات دسته جمعی برخورد کنند و بدینوسیله این تفکر رفرمیست‌ها را افشا کنند که میخواهند کارگران را متمایز کنند و فقط بعنوان کارگر بدانان برخورد نمایند و بدینوسیله از محیط اجتماع بکنند، همچنانکه در تمام کشورهای سرمایه داری انجام داده اند و نهایتاً این تفکیک را انجام دهند که مسائل اقتصادی و مربوط به محیط کار در سندیکا حل شود و کارگران مسائل سیاسی خود را در احزاب دیگر که حتماً تحت رهبری دیگران است دنبال کنند. توضیح اینکه مبارزات کارگری را نمیتوان از هم تفکیک کرد و برای آن درجه و مرحله قائل شد. پیشبرد مبارزه سیاسی و اینکه سیاست‌ها و حرکات دولت را بعنوان نماینده طبقه حاکم روشن نمود و نشان داد که این دولت بعنوان یک ارگان طبقاتی برخلاف تبلیغات جاری هیچ ربطی به "مردم" ندارد و تنها منافع سرمایه داری را دنبال میکند و علاوه بر آن سازماندهی سوسیالیستی کارگران برای درگیر شدن در مبارزات اجتماعی. این محدوده کار سوسیالیست‌ها است و اگر در مبارزات خودبخودی کارگران شرکت میکنند بدین منظور است و نه با قصد سازماندهی تشکلات خودبخودی کارگران، چون در آنصورت در این "مرحله" رسوب خواهند کرد و فراتر از ماهیت سرمایه داری نخواهند رفت.

ما وقتی که از حرکت خودبخودی طبقه حرف می‌زنیم - که از این به بعد من آنرا حرکت وجودی طبقه مینامم، زیرا این نوع مبارزه وجودی طبقه است و طبقه کارگر بدین امر، خود و در پروسه زندگی اش میرسد و احتیاج به هیچ تحریک، کمک و یا آگاهی از بیرون ندارد - منظورمان آن حرکتی است که کارگران خود با توجه به آگاهی در خود و تجربیاتی که در طول زندگی و مبارزه کارگری ایشان کسب کرده اند انجام میدهند. این مبارزات در طول تاریخ جنبش کارگری جهانی تغییرات بسیاری نموده است و از شکلهای فردی، گروهی، واحدی تا حد طبقه ای رشد نموده است که بدان بعنوان جنبش طبقه برخورد میکنیم. این مبارزات چون متکی بر تجربه و آگاهی در خود طبقه است، احتیاج بهیچ نوع آگاهی و تحریک از بیرون ندارد و در نتیجه کل حرکت، از نوع تاکتیک‌هایی که کارگران در این مبارزه بکار می‌برند تا سازماندهی تشکلات آن بر عهده خود کارگران است و خود از عهده آن بر می‌آیند.

طبقه کارگر در سطح جهانی تابحال نشان داده است که خود قادر به انجام این مبارزه است و دقیقاً آنجائی در این مبارزه دچار مشکل گردیده و شکست خورده است که دیگران و از بیرون در امر سازماندهی تشکلات ایشان دخالت کرده اند و برای آنان تشکلات درست نموده اند، زیرا این تشکلات سازی اولاً در درجه اول بخاطر اعمال هژمونی سیاسی و برنامه‌ای گروه مربوطه بوده است و از سوی دیگر و بدینوسیله کارگران و مبارزات ایشان تبدیل به زانده‌ای از حرکت این جریان شده است، صرفنظر از اینکه این جریان چه دیدگاهی داشته باشد. ولی بهرحال روشن است که چنین نقطه نظراتی در سنت مارکسی نمی‌گنجد و فقط بخاطر بهره برداری از انرژی حرکت وجودی طبقه است. تجربه تاکتونی در بعد ایران و بین المللی بمانند نشان داده است که چنین بهره برداری‌هایی به نفع کارگران نمیتواند نباشند.

بنابراین بحث اینجا نه بر سر غیر سیاسی کردن کارگران است و نه اینکه قصد جلوگیری از رسوخ افکار سوسیالیستی بدرون طبقه است. من از دو زاویه اینگونه دخالت کردن‌ها را نادرست میدانم. از جهتی اینگونه سازماندهی را مختص طبقه میدانم و فکر میکنم که اگر ما از مبارزه وجودی (خودبخودی) طبقه حرف می‌زنیم باید این استقلال را در رابطه با سازماندهی این تشکلات از جانب طبقه هم برسمیت بشناسیم. هیچکس نمیتواند به طبقه مبارزه وجودی اش را بیاموزد، هیچکس نمیتواند به کارگران بگوید که چگونه اعتصاب کنند و یا در چه زمانی بایستی کم کاری کنند و یا به خیابان بریزند و برای کمی دستمزد و یا هر امر دیگری اعتصاب کنند. این مبارزه را خود کارگران انجام میدهند و شیوه‌های آنرا در پروسه زندگی مبارزاتی خود می‌آموزند. اگر این امری بدیهی به نظر میرسد که کارگران بایستی در اینگونه مسائل استقلال داشته باشند، بایستی بپذیریم که سازماندهی اینگونه مبارزات را نیز بعهده خود کارگران بگذاریم. زیرا کارگران خود میتوانند این سازماندهی را انجام دهند. شاید باشند کسانی و یا نگرشی که فکر میکند طبقه قادر است که اینگونه مبارزات را خود انجام دهد، ولی نمیتواند تشکلی را که سازماندهی اینگونه مبارزات است خود بسازد و بایستی برای او و از بیرون ساخته شود.

چنین نگرشی بر دو زمینه فکری بنا شده است. اولاً طبقه را متشکل از افرادی میدانند که اصولاً قادر ب فکر کردن نیستند یا نهایتاً آگاهی طبقه را آگاهی صرفاً تریبونونی میدانند و علاوه بر آن نقش بسیار بزرگی برای عنصر آگاهی از بیرون قائل است و دوماً اینکه در رابطه با وظیفه‌ای که بر عهده ایشان، مبنی بر سازماندهی سوسیالیستی طبقه است، عمل نمیکنند، بصورتیکه چنین نشان میدهد که از عهده آن بر نمی‌آیند و بدین خاطر به ساده‌ترین و نزدیکترین راه - دخالت در سازماندهی مبارزات روزمره طبقه - می‌پردازند، یعنی فقط و صرفاً با شرکت در مبارزات خودبخودی کارگران و تصرف تشکیلاتی آن برای اعمال نظر بر آن میخواهند این را بحساب مبارزه سوسیالیستی بگذارند. اگر سندیکالیستها و رفرمیستها میخواهند با تثبیت ماهیت نظام، کارگران را همواره چون کارگر نگاه دارند، جریاناتی نیز که بقصد تصرف تشکلات خودبخودی کارگری خیز بر میدارند، میخواهند کارگران را در حد تجربیات و آگاهی در خود آنها نگاه دارند و بدینوسیله توده کارگران را باز هم چون کارگر حول و حوش خود بعنوان عضو و سمپات نگاه

دارند این نگرشی سوسیال دمکراتیک است هر چند شعارهای دهن پرکنی هم بدهد. من در ادامه سعی میکنم این مسائل را بیشتر توضیح دهم.

قبل از آن بایستی تذکری را بدهم و آن اینکه در رابطه با مبارزه وجودی طبقه بعضاً بدین استدلال میپردازند که اکنون طبقه کارگر از سطح سواد بالائی برخوردار است و سطح متوسط سواد کارگران را دیپلم دبیرستان میدانند و از این طریق میخواهند به کسانی که سعی دارند رهبری مبارزات وجودی طبقه را بعهده خود گیرند گوشزد کنند که کارگران خود قادرند که اینکار را بکنند و احتیاج به کمک آنها ندارند. در اینکه سطح سواد و آموزش کارگران نسبت به مثلاً دوره اولیه حزب کمونیست ایران، که رهبری این حزب میخواست کلیه کارکردهای کارگران را در امر مبارزه وجودی از جمله حتی نوع مبارزه ای که کارگران میبایستی برای تأمین حقوق و دستمزد خود انجام دهند، برای آنها انجام دهد، بسیار بالاتر رفته است و بقول این رفقا در نسبت هائی میتوان گفت که حتی متوسط سطح سواد کارگران دیپلم متوسطه دبیرستان است. ولی این رفقا توجه نمیکنند که اگر این نوع سواد میتواند در تشخیص مسائل به کارگران کمک کند، تمام آن چیزی نیست که کارگران را به مبارزه میکشاند. این مبارزه حاصل رابطه کار و سرمایه و ذاتی آن است و کارگران چه سواد داشته باشند و چه نداشته باشند به این مبارزه دست خواهند زد. قانونمندی های این مبارزه را هم در پروسه همین مبارزه خود کشف میکنند، نوع سازماندهی آنها بر مبنای شرایط مبارزه تعیین میکنند و به آن میپردازند. این مبارزه برای کارگران جنبه وجودی دارد و امری بیرونی و اکتسابی نیست. ما میتوانیم حتی برای آن جنبه خصلتی قائل شویم. این در خصلت کارگران است که مبارزه میکنند و برای این خصلت آگاهی از بیرون نیاز ندارند که حتی بخواهیم سواد درسی کارگران را بعنوان عدم نیاز آنان استدلال کنیم. و بدین خاطر من از این مبارزه بعنوان مبارزه وجودی طبقه کارگر نام میبرم، چون امر وجودی طبقه است.

چرا تشکلات طبقاتی طبقه کارگر، که در اینجا منظور نظر ما تشکلات سازمانده مبارزات روزمره طبقه است، ضد سرمایه است و یا بایستی باشد، زیرا در غیر اینصورت همواره در تحت تسلط سرمایه داری خواهد ماند و حتماً در جهت آن سازماندهی و پیش خواهد رفت. و اما چرا اینگونه تشکلات میتواند و باید ضد سرمایه باشد.

عموماً وقتی ما از خواسته های روزمره طبقه حرف میزنیم این برداشت میشود که این خواسته ها محدود به محیط کار میشود و عموماً از اموری چون حقوق و لباس کار و محیط تولید و کلیه مسائلی که به محیط کار مربوط میشود حرف زده میشود. به مسائلی که در قراردادهای دسته جمعی که از طرف اتحادیه های کارگری اروپائی و باصلاح از جانب کارگران با کارفرما ها بسته میشود، نگاه کنید تماماً مربوط بدینگونه مسائل و مشکلات است و کارگران را بوسیله این قراردادها محصور به محیط کار نموده اند. درست مثل اینکه کارگران هیچگونه ربطی به مسائل دیگر ندارند و فقط بایستی به یک ریال و دو ریال خود بچسبند. حتی در این رابطه سعی میشود هرگونه ارتباط بین دستمزد کارگران و بالا و پائین رفتن ارزش پول رایج در جامعه فراموش شود و از آن حرف زده نشود. اینکه بالارفتن دستمزد ها بزودی از جانب سرمایه داری با پائین آوردن ارزش پول از طریق بالا بردن ارزش کالاها، خنثی شده و کارگران حتی نسبت به دوره قبل فقیر تر نیز میشوند، نه تنها مورد بحث اینگونه قراردادها قرار نمیگیرد، بلکه امکان بحث آن از جانب رهبری سندیکا برای کارگران از بین میرود.

ولی آیا خواسته های روزمره کارگران و در نتیجه مبارزات روزمره کارگران واقعاً بهمین مختصر محدود میشود. بله، اگر ما کارگران را اتمیزه کنیم و بعنوان پیچ و مهره های مجرد سیستم تولیدی سرمایه در آوریم، بصورتیکه هیچ ربطی به دیگر بخشهای جامعه نداشته باشند، بله در اینصورت کارگران نهایتاً حق دارند راجع به دستمزد خود حرف زنند و نه چیز دیگر. ولی آیا کارگران اینچنین موجودات اتمیزه ای هستند، که سرمایه داری میخواهد آنها را به همه القاء کند.

به جامعه برگردیم و از نزدیک قضیه را مورد کنکاش قرار دهیم. کارگر کیست؟ آیا او کسی جز مرد یا زن بعنوان همسر است، کسیکه تمام مشکلات زنان در جامعه مردسالار سرمایه داری بدو و همسرش نیز منتقل میشود و او را نیز به مبارزه بر علیه نظم موجود میکشد. آیا او کسی جز پدر و مادر است پدر و مادری که مسئول تحصیلات و کلیه امور فرزندان خود هستند و کلیه ناروائی ها و مشکلاتی که از جانب سیستم بدین فرزندان منتقل میشود، بدانها هم بار میشود و الزماً آنها را هم به تقابل با سیستم میکشاند. آیا اگر این فرزندان در رابطه با مسائل تحصیلی دچار مشکل شوند، به کتافات تحمیلی از جانب جامعه سرمایه داری آلوده شوند، در مبارزات جاری جامعه شرکت کنند، آیا این مسائل به خانواده منتقل خواهد شد و تبدیل به مسئله کارگر خواهد شد. در حال حاضر که تعداد کثیری از کارگران بواسطه پائین بودن دستمزد در عین کار در واحدهای تولیدی به کارهای دیگری میپردازند و از اینطریق وارد درگیری با عوامل حاکمیت میشوند که اخبار آنها هرروزه در جراید میخوانیم، آیا کارگران را به درگیری با سیستم میکشاند. و اگر بصورت کلی کارگران را بعنوان شهروندان این جامعه در نظر بگیریم، چگونه میتوانیم کارگران را جدا از خفقان حاکم که بر ذره ذره مسائل جامعه و فرد فرد جامعه تاثیر میگذارد، منفک فرض کنیم و فقط کارگران را محصور در چار دیوار محیط کار در نظر بگیریم و فرض را بر این بگذاریم که کارگران فقط باید به این مسائل به پردازند و اینگونه مشکلات را مسائل خود ندانند و در مقابل آن موضع نداشته باشند. آیا عدم وجود آزادی های دمکراتیک مثل آزادی بیان، مطبوعات، دین و عقیده و الخ به بخش خاصی از جامعه مربوط میشود و کارگران را در بر نمیگیرد و مسئله آنها نیست. پرواضح است که کارگران درگیر در این مسائل هستند و از این زاویه در تقابل با عوامل حاکمیت و در نتیجه سرمایه

داری کشیده میشوند. ولی این درگیر شدن و مبارزه ای که کارگران در آن وارد میشوند بهیچوجه بمعنی مبارزه آگاهانه بر علیه سرمایه نیست و برای ورود به چنین مبارزه ای کارگران محتاج به سازماندهی و آگاهی ای هستند که ناظر و راهبر بر این مبارزه باشد و من قصدم از بیان این مطلب اشاره بدین امر است که کارگران بهر حال چه از طریق شرکت اشان در تولید و چه از طریق شهروند بودنشان ضد سرمایه هستند و این خصیصه را بمبارزات جاری هرروزه اشان نیز منتقل میکنند.

اتمیزه کردن کارگران الزماً بدین ختم میشود که ارگانهای طبقاتی او هم اتمیزه میشود و مجرد نگاه کرده میشود و این مختص تکرر است و رفرمیستی نیست، بلکه بسیاری چپ ها نیز که به کارگران و ارگانهای کارگری چون زانده های خود نگاه میکنند، چنین دیدگاهی دارند. زیرا هر آنکه بخواهد مسائل کارگران را دسته بندی کند و به مشکلات اقتصادی، "صنفی" و گروهی و بعد هم اجتماعی و عمومی تقسیم نماید، الزماً بدین دسته تعلق خواهد داشت. مبارزات سوسیالیستی را نمیتوان از مبارزات وجودی کارگران جدا کرد و برای آنها پروسه های جداگانه قائل شد. این مبارزات در هماهنگی با یکدیگر انجام میشود و پرواضح است که این بستگی بدین دارد که عنصر آگاه چگونه دیدی نسبت باین امر داشته باشد. اجازه دهید مطلب را در اینجا کمی بیشتر توضیح دهیم.

دیدگاهی که میخواهد مشکلات باصطلاح صنفی کارگران را در چارچوب سندیکا و اتحادیه و حتی شورا مورد حل و فصل قرار دهد و به سوسیالیسم در پروسه دیگری و مثلاً بعد از انقلاب به پردازد، که از آن طریق مشکلات اساسی طبقه حل شود، در واقع دارد بما میگوید که بایستی این دسته بندی را انجام دهیم الان کارگران بعنوان عناصر جامعه سرمایه داری حداکثر قادرند به مشکلات "صنفی" و اقتصادی خود به پردازند و سپس در آینده و پس از انقلاب قادرند بدیگر مشکلاتشان به پردازند. این تفکیک مبارزه باصطلاح خودبخودی و مبارزه سوسیالیستی حاصل مرحله ای دیدن مبارزه است و باعث خواهد شد که ما همواره در چارچوب نظام درجا زنییم و از این ماهیت فراتر نرویم.

کارگران بعنوان عناصر همین جامعه تنها کارگر نیستند آنها بعنوان یک شهروند در عین حال درگیر کلیه مشکلات موجود در جامعه هستند و در نتیجه در کلیت مبارزه درگیر در جامعه شرکت میکنند و در نتیجه با کلیت نظام درگیر میشوند. مبارزات کارگران سمت و سوی مجرد ندارد، این مبارزه کلی و در تقابل با سیستم است و چون در کلیت مبارزه جاری در جامعه ادغام میشود نمیتواند از آن تفکیک شود. علاوه بر آن چون نمیتوان کلیت مبارزه طبقاتی را از هم تفکیک نمود این مبارزه در هماهنگی با یکدیگر پیش خواهد رفت. مبارزه خودبخودی کارگری، آنچنانکه کسانی که میخواهند کارگران را اتمیزه کنند، بدان مینگرند، با شعوری کارگری (اتمیزه شده) راه بجائی نمیبرد و صرفاً میتواند دستمزد کارگران را تأمین نماید که با تجربیاتی که سرمایه داران در تقابل با این مبارزات بدست آورده اند در نهایت امتیازات بدست آمده بطرق مختلف باز پس گرفته میشود. چنین تعینی از مبارزه بسیار عقب افتاده و مربوط به اوایل دوران سرمایه داری است که دیگر محلی از اعراب در بین مبارزین ندارد. کارگران مبارزه اشان شامل کلیه مبارزات طبقات و اقشار تحت حاکمیت میشود و این مبارزات را میتواند و باید دربر گیرد و از آنجا که کلیت مشکلات بوجود آمده در جامعه حاصل وجود نظام سرمایه داری است این مبارزات الزماً جهت ضد سرمایه بخود میگیرد و نمیتواند از آن تفکیک شود. جدا نمودن این مبارزات از یکدیگر حاصل حاکمیت تفکر و دیدگاهی خرده بورژوائی و سوسیال دمکراتیک است که ره بجائی نمیبرد جز در خدمت سرمایه و نظام حاکم.

و اما آگاهی تریدینویستی کارگران که در بالا بدان اشاره نمودم، اگر ما بخواهیم آگاهی کارگران را تحت چنین نامی دسته بندی کنیم آنگاه که کارگران واکنش های دیگری حتی در مقابل رژیم از خود نشان میدهند، دچار تعجب خواهیم شد و مجبور به توجیهاتی خواهیم شد که ما را به تنگا خواهد انداخت. کارگران اصلاً آگاهی اشان از نوع آگاهی در خود است، آگاهی ای که قادر نیست از ماهیت فراتر رود و به ضرورت برسد و در نتیجه قادر نیست طرح تغییر جامعه را در خود داشته باشد. این آگاهی میتواند سرمایه داری را مورد سؤال قرار دهد و از جنبه هائی آنرا به مصاف بخواند. این آگاهی بیشتر و شاید بهتر است گفته شود تماماً جنبه نفی طلبانه دارد و از جنبه اثباتی تهی است. این آگاهی سیستم موجود را نفی میکند بدون آنکه قادر باشد آنرا در شکل متعالی تری اثبات کند. بنابراین از این دیدگاه کارگران میتوانند مبارزات خود را بر مبنای این آگاهی ترتیب دهند و پیش برند و حتی سازماندهی کنند و در نتیجه لزومی بدخالته بهر شکل عناصر بیرون از طبقه در این مبارزات نیست. بنابراین همانگونه که در بالا اشاره شد، اگر ما نمیتوانیم اینگونه مبارزه را به کارگران آموزش دهیم و به آنها در این رابطه کمک کنیم، در رابطه با تشکیل تشکل سازمانده آن مبارزه هم نمیتوانیم از بیرون اقدامی کنیم. همچنانکه این مبارزه و نوع و شیوه و کلیه جوانب آن بوسیله خود کارگران و بر مبنای شرایط زمانی و مکانی خود آنها و بوسیله خود آنها تعیین میشود، سازماندهی تشکل آنها توسط خود آنها صورت خواهد گرفت.

و دوم اینکه اصولاً عناصر آگاه که ادعای سوسیالیست بودن میکنند میبایست قادر باشند دانش مبارزه طبقاتی - آن دانشی که ناظر بر مبارزه طبقاتی آگاهانه برای نفی جامعه سرمایه داری و پیشبرد انقلاب سوسیالیستی برای تغییر و تحول جامعه بسوی جامعه ای انسانی است - را در مبارزه آگاهانه پراتیک نمایند، بدین معنا که به مبارزات وجودی طبقه بعنوان بستر مبارزه آگاهانه برخوردار نموده و همچنانکه فعالانه در آن شرکت میکنند بدان نه بعنوان مرحله ای از مبارزه طبقاتی، بلکه بعنوان زمینه ای برای ترکیب آگاهی ای که عمدتاً میتواند از طریق تبلیغ کسب شود و میتواند تعداد هر چه بیشتر طبقه را در بر گیرد و بدینوسیله مبارزه وجودی طبقه را کانالیزه و هدفدار نماید، برخوردار نمایند. و بدینوسیله مبارزه ای را سازماندهی نماید که بعدی از مبارزه آگاهانه طبقاتی است که میتواند در هماهنگی با دیگر ابعاد مبارزه

(یعد سوسیال دمکراتیک و یعد سوسیالیستی) زمینه تحول طبقاتی طبقه کارگر را آماده نماید و همانگونه که در بالا اشاره شد مبارزات کارگران این گنجایش را دارد که در برگیرنده کلیه مبارزات جاری در جامعه باشد و بنا بر اینکه کارگران بنا بر خصلت مبارزه جوئی اشان حاضر به پذیرش نظام موجود نیستند ترکیب این مبارزه با آگاهی دمکراتیک آن بعدی (بعد دمکراتیک) از مبارزه را میسازد که نه تنها سرمایه داری را مورد سؤال قرار میدهد، بلکه در ارتقاء خود به ابعاد دیگر زمینه ساز تحول جامعه به جامعه ای نوین خواهد بود.

ولی ترکیب کمیته و بیانیه اولیه اعلام وجود این کمیته و کلیه مصاحبه هائی که تاکنون از جانب افراد این کمیته انجام شده است بما چیز دیگری را نشان میدهد، این ترکیب بما میگوید که گرایشات مختلفی که عملاً بنا بر پراتیک شان نتوانسته اند به امر سازماندهی سوسیالیستی طبقه بپردازند ( توضیح اینکه اصولاً سندیکالیست ها به سازماندهی کارگران جز در شکل سندیکائی آن نظر ندارند، بنابراین منظور نظر من در اینجا جریاناتی است که خود را سوسیالیست مینامند) به ساده ترین و نزدیک ترین راه برای سازماندهی طبقه روی آورده اند و آنرا در سازماندهی مبارزه وجودی طبقه یافته اند.

این عملکرد تاکنونی سوسیال دمکراسی بوده است که بعوض پرداختن به امر سازماندهی سوسیالیستی طبقه به امر سازماندهی طبقه در امور مبارزات روزمره اش پرداخته است و سعی نموده است که طبقه را با عمده کردن مبارزات اقتصادی اش در سطح نگاه دارد و بعنوان وسیله ای برای کسب قدرت خود به میدان بیاورد. این امر بدو دلیل انجام گرفته و میگردد. یک اینکه این کاری است ساده چون تمام راه را خود کارگران می پیمایند و اینان کافی است خود را آتش بیار معرکه نشان دهند و دوم اینکه نتایج این مبارزه سریع بدست میآید و بخوبی میتوان آنرا حاصل زحمات این قهرمانان نشان داد و بدین وسیله کارگران را نه سازماندهی، بلکه دور و بر خود بعنوان سمپات نگاه داشت و در موقعیت مناسب بعنوان رأی دهنده در مبارزات پارلمانتاریستی از آنها استفاده نمود. در چنین مبارزه ای احتیاج نیست کارگران به ریشه تضاد کار و سرمایه و راه چاره آن پی برند، آنها احتیاج ندارند چنان سازماندهی شوند که جامعه را دگرگون کنند و قدرت حاکمه را تصرف کنند، آنها احتیاج ندارند به آنچنان آگاهی دست یابند که خود رأساً بتوانند مسائل را تجزیه و تحلیل کنند، و بالاخره آنها احتیاج ندارند در کسوت رهبران انقلاب و جامعه ظاهر شوند، زیرا نه قرار است انقلابی صورت گیرد و نه چنین آگاهی و سازماندهی احتیاج است. بحث بر سر برخی رفم هاست که آگاهی بدان توسط چنین رهبرانی صورت گرفته است و کارگران احتیاج ندارند غم آنرا بخورند، همه چیز درست میشود، اگر طبقه چون بچه حرف گوش کنی بدنبال این رهبران روان شود. این شیوه سوسیال دمکراسی شیوه شناخته شده ای است که بهمین مختصر باید بدان قناعت نمود.

در بحث هائی که این مدت بعد از نقد این دیدگاه صورت گرفته است بعضاً بدین امر اشاره میشود که ترکیب کمیته بسیار گوناگون است از چپ چپ گرفته تا راست راست، که باید تصحیح شود که از راست سوسیال دمکراسی گرفته تا چپ آن. باید از این دوستان سؤال شود که کجا در سنت مارکسی میتوان سراغ گرفت که چپ ها به سازماندهی مبارزات وجودی کارگران پرداخته اند و مگر جز آن بوده است که چپ این سنت تمام نیرویش را بر سازماندهی سوسیالیستی طبقه گذاشته است و اگر در زمینه مبارزات روزمره کارگری کار کرده است به آن بعنوان بستر مبارزه آگاهانه طبقاتی نگاه کرده است و پراتیک خود را بر آن بنا کرده است که از این مبارزات برای نزدیک شدن بیشتر به طبقه برای امر سازماندهی سوسیالیستی استفاده کند و همواره طبقه را از این برحذر داشته است که بدین مبارزه قناعت کند و در دامان رفرمیسم بیافتد و امر مبارزه سوسیالیستی و انقلابی را فراموش کند. حالا این دوستان بما میگویند که در زمانی که طبقه هیچ ندارد و از نبود تشکل ساده طبقاتی خود رنج میبرد چرا این حرکت مورد سؤال قرار میگیرد و بدان انتقاد میشود. که باید بدین کسان گفت که اشکال بر سر این نیست که کارگران تشکل میخوانند، بلکه اشکال بر سر اینست که این سازماندهی اولاً میبایستی توسط خود کارگران صورت گیرد و آنهم بعنوان امر درونی طبقه و نه از بیرون و بعد هم این تشکل سازی باید صورت گیرد و اعلام شود و خواست برسمیت شناسی آن در عین حال که از حاکمیت و ارگانهای مربوطه خواسته شود باید در مبارزه به دولت تحمیل شود، در حالیکه این کمیته از ابتدا خواست حتی رفع موانع را از دولت خواسته است. و بعد هم باید سؤال نمود که نقطه توافق این چپ چپ تا راست راست بر سر چیست. آیا جز این است که این دو جناح بظاهر متخالف بر سر تشکل سازمانده مبارزات وجودی و روزمره کارگران به توافق رسیده اند و فقط میماند بدست گرفتن رهبری آن. عموماً در بحث هائی که بعد از شکل گیری کمیته صورت گرفته است بر این تأکید میشود که آنها نوع این تشکل را تعیین نمیکنند، که باید سؤال کرد که اولاً با توجه به دیدگاه روشن جناح سندیکالیست و عموماً چیزی که در بین کارگران تابحال تبلیغ شده است و در مقابل خانه کارگر و شوراهای اسلامی قرار داده میشود، مگر چیزی جز سندیکا مورد نظر این کمیته میتواند باشد. ضمن آنکه وقتی ما برپائی و رفع موانع برپائی این تشکیلات را از وزارت کار و سازمان جهانی کار میخواهیم مگر میتواند این تشکیلات چیزی سواى نوعی باشد که مورد تأیید این ارگان ها است. خود برپائی این تشکل و علاوه بر آن تصرف آن از طرف هر جناحی مسئله مهم دیگری است که میتواند مورد مناقشه شدید دو و یا چند جناح گردد. در یکی از اینگونه بحث ها یکی از اعضای کمیته که خود را مدافع استقلال تشکل کارگری از سازمانها و احزاب میدانست، بدین اشاره نمود که وحشت از این وجود دارد که این کمیته دچار این انحراف شود که عجلانه خود را بعنوان تشکل سرتاسری طبقه اعلام کند و بدین وسیله تشکلی از بالای سر کارگران بوجود آید که بخواهد بجای طبقه عمل کند. من همینجا بگویم که ادعای این دوست بعنوان اینکه مخالف دخالت سازمانها

و احزاب در شکل‌گیری تشکل کارگری است و استقلال آنرا در رابطه با این امر نیز میبیند نادرست و یا حداقل بدلیل گیر تئوریک و اغتشاش فکری این دوست است، زیرا نمیتوان خود در چنین کمیته ای شرکت کرد و در عین حال ادعای چنین تبیینی از استقلال داشت، در عین حال نیز باین دوست گرامی میگویم که نگرانی اش کاملاً بجاست و حتماً چنین خواهد شد. کسانی که قبلاً بدنبال مسائل دیگری بوده اند برای طرح خود در جامعه، اکنون این زمین بازی را در حیطه مبارزه وجودی طبقه یافته اند و با وجود ادعا های بسیار حتی حاضرند با رفرمیستها هم کنار بیایند تا بتوانند خود را مطرح کنند و امثال کسانی چون شما چنین زمینه ای را برایشان ایجاد نموده اید. مطمئن باشید که حداقل تعیین برپائی چنین تشکلی از بالای سر کارگران وجود دارد اگر آنها قادر نشوند چنین طرحی را پیاده کنند.

ما قبلاً شاهد چنین ادعاهائی مبنی بر ایجاد اتحادیه سراسری بوده ایم و از این نظر این مطلب جدیدی نخواهد بود و مطمئناً هر اسان نخواهیم شد، ولی اینجا بحث بر سر نظرگاههائی است که در بین کارگران تبلیغ میشود و علاوه بر ناآگاه جلوه دادن طبقه کارگر ایران این توهم را میخواهد ایجاد کند که میتوان از طریق حاکمیت به تشکل رسید و نه از طریق قدرت و آگاهی طبقاتی. شاید در اینجا به من ایراد گرفته شود که چرا چنین نسبتی به این کمیته، مبنی بر ناآگاه جلوه دادن طبقه، میدهم. به مصاحبه یکی از اعضای این کمیته رجوع کنید تا ببینید که چگونه اطلاعات از نوع ژورنالیستی را که میتوانند کارگران نداشته باشند و شاید اصلاً هم لزومی بداشتن آن نداشته باشند (اطلاع از اینکه سازمان جهانی کار چگونه جریانی است)، بحساب آگاهی طبقاتی کارگران ایران گذاشته میشود و ادعا میشود که کارگران ایران در سطح پائینی از آگاهی هستند. من در بالا مختصراً توضیح دادم که طبقه کارگر برای شروع و ادامه مبارزه وجودی اش به آگاهی از بیرون احتیاج ندارد، کارگران بر مبنای رابطه اشان با تولید و بشکل درونی به چنین آگاهی ای میرسند. این آگاهی در خود کارگران اگر شامل اطلاع از وضع سازمان جهانی کار نمیشود، مطمئن باشید که در پروسه کوتاهی آنجا که این چنین ارگانهائی را در کنار سرمایه داران دیدند، همچنانکه الان میبینند، بدین شناخت پی خواهند برد. مشکل اینجاست که چرا کمیته پیگیری که همگی ادعای آگاهی بسیار بالائی هم دارند به چنین شناختی تاکنون نرسیده اند. درحالیکه آنها از سازمان جهانی کار درخواست رسیدگی و کمک میکنند، این ارگان هم خانه کارگر و هم شورا های اسلامی کار را برسمیت میشناسد و با آنها قرارداد امضاء میکند.

در اینجا شاید بتوان به برخی از اعضائی از این کمیته گفت که دوستان عزیز اینچنین ارگانهائی هیچگاه نه در خدمت کارگران بوده اند و نه قرار بوده است که باشند. از روز اول شکلگیری آنها این ارگانها برای تنظیم روابط کار و سرمایه در خدمت سرمایه شکل گرفته اند و تاریخچه شکلگیری آن هم هیچ برداشت دیگری جز این را بما نمیدهد. حرکات و عملکردهای این ارگان کاملاً سیاسی و در چارچوب سیاست های کشورهای بزرگ سرمایه داری است. اگر گاهی اعتراضی صورت میگیرد، این فقط در جهت فشار به رژیم ایران برای گرفتن امتیازات بیشتر برای کشورهای بزرگ است و نه چیز دیگر. شاید در موقعیت خاصی آنجا که جنبش کارگری ایران در وضعیت نه دفاعی، بلکه در وضعیت حمله است و میتواند قدرتمند عمل کند، آنها از جنبه تبلیغی و در سطح بین المللی و بصورت رسمی بتوان به چنین ارگانهائی، همچنانکه وزارت کار رژیم نامه نوشت و اعتراض نمود، ولی نه اکنون که اینکار جنبه درخواست و طلب کمک پیدا میکند، آنها از چنین ارگانی که رسوای کوی و برزن است. البته از جانب سندیکالیستها اینچنین ارگانهائی رسمیت دارند و میتوانند مرجع باشند و روی سخن من با اینگونه کسان نیست.

دوستان گرامی این اساساً اشتباه است که شما وظیفه خود قرار داده اید که برای کارگران اتحادیه و یا هر تشکل دیگری بسازید و یا در جهت تشکیل این تشکل رفع مانع کنید. این اساساً اشتباه است که نیروی خود را در این جهت صرف کنید، چون این حیطه شما نیست. حیطه آگاهان به منافع طبقاتی کارگران، سازماندهی سوسیالیستی کارگران است. این اصولاً برخوردی سوسیال دمکراتیک به مطلب است که مبارزه وجودی کارگران آنچنان بزرگ جلوه داده شود که ما را بدین قانع سازد که با انتقال برخی از اطلاعات بعنوان آگاهی بدان، به آن بعنوان مرحله ای از مبارزه برخورد نموده و آنرا لولا قرار دهیم.

هر حرکتی برای مسائل روزمره الزاماً سازماندهی، در هر حدی را لازم دارد، اینجا این سؤال پیش میآید که اینهمه مبارزه ای که تاکنون بعد از سالهای قیام صورت گرفته است، آیا بدون سازماندهی بوده است، آیا شما که حتماً از نزدیک هم در جریان اینگونه مبارزات بوده اید و هستید، فکر میکنید که این مبارزات بدون هرگونه سازماندهی انجام شده است و ابتدا بساکن و ناگهانی انجام شده است. بعنوان نمونه به کمیته های کارگری تشکیل شده در ایران خودرو و کارخانجات تولیدی تهران (وشاید در تعداد بیشتری واحدهای تولیدی که بنابر شرایط خاصی لزومی به اعلام بیرونی ندیده اند) که مدتی است ابراز وجود کرده اند نگاه کنیم. من نمیدانم که این تشکلات چقدر وسیع است و چگونه تفکری بر آنها حاکم است، فقط این را میدانم که آنها از جانب کارگران این واحد های تولیدی تشکیل شده اند و به مسائل کارگری در محیط کار میپردازند. این امر از اطلاعیه هائی که بیرون داده اند مستفاد میشود. آیا نمیتوان کارگران را تشویق به ایجاد چنین تشکلاتی را در واحدهای دیگر نمود و با فراخوان دادن به همه کارگران آنها را دعوت به شرکت و گسترش اینگونه تشکلات کرد. در اینصورت نه درگیر فرقه گرایی شده ایم و نه قانون گرایی و نه ایجاد توهم در بین کارگران که میتوان باید از کانال دولت گذر نمود تا بتوانیم تشکل کارگری ایجاد نماییم. و همین اینجا این سؤال را میتوان از رفقای تشکیل دهنده این کمیته ها نمود که چرا بدنبال این گسترش نموده اند و یا اگر بوده اند چرا نمود بیرونی نیافته است.

ولی اینگونه تشکلات حتی اگر از جانب خود کارگران هم شکل گیرد، بهر حال حداکثر در چارچوب نظام حرکت خواهد نمود و در نهایت نمیتوان بدینگونه تشکلات بدون در هم آمیزی دانش مبارزه طبقاتی با آن و ترکیب دیگر ابعاد مبارزه آگاهانه طبقاتی، اعتماد نمود، زیرا گنجایش این مبارزه و تشکلات سازمانده آن با توجه به شرکت وسیع اقشار طبقه در آن چیزی فراتر از بورش به جنبه هائی از نظام نخواهد بود و در نتیجه بدون سازماندهی سوسیالیستی طبقه و پیشبرد هماهنگ کلیه ابعاد مبارزه، تکیه یک جانبه بر مبارزه وجودی طبقه، این مبارزه را به خط مشی تثبیت شده ای تبدیل میکند که مبارزه طبقاتی را در ماهیت سرمایه داری حفظ و مالا خفه میکند.

شما بعضاً بر بی تشکلی طبقه تأکید میکنید و این تأکید تا بدانجا کشیده شده است که بنظر میرسد که میخواهید همه مشکلات را از این طریق حل کنید و درست همینجاست که میتوان از رفرمیسم و سندیکالیسم نهفته در نظرات و دیدگاه شما حرف زد. ولی حتی اگر این مطلب را هم نادیده بگیریم تأکید یکجانبه بر این امر شما را بدانجا میبرد که مبارزه دمکراتیک را با مبارزه وجودی (خودبخودی) طبقه یکی خواهید گرفت و سنگی به پای شما خواهد شد که شما را در این (مرحله) تثبیت خواهد نمود. در اینکه طبقه کارگر ایران بی تشکلی است و از این بی تشکلی رنج میبرد هیچ شکی نیست، و اینکه این مشکل بایستی حل شود و کارگران نه پراکنده و گاه بگاه بلکه متحد و یکپارچه مسائل خود را دنبال کنند باز هم هیچ شکی وجود ندارد، زیرا طبقه زمانی میتواند بعنوان طبقه مطرح شود و عمل کند که تشکلی طبقاتی خود را بوجود آورده باشد، ولی اینکه این تشکلی چگونه باشد و چگونه سازماندهی شود و چگونه عمل کند مسئله خود طبقه است و حتماً بنابر ضرورت بدان دست خواهد یافت و اینجا مطلب استقلال طبقاتی طبقه کارگر مطرح میشود که جهت عمده آن بنظر من تقابلش با سرمایه خواهد بود، ولی اینکه این تشکلی بدست خود کارگران سازماندهی شود و نه از جانب گروه ها و افراد خارج از طبقه، اهمیت خاصی خواهد داشت. بعضاً بر این تکیه میکنند که چنین نظری میخواهد کارگران را غیرسیاسی کند و بخصوص مخالف پیوستن کارگران به جریانات چپ است و بدینوسیله میخواهد کارگران را از تفکر چپ برحذر دارد، که بایستی از طرف من حداقل روشن شود.

در اینکه کارگران همچون دیگر طبقات و اقشار جامعه میتوانند دارای نظرگاههای مختلف باشند هیچ شکی وجود ندارد و اینکه جریانات چپ حتماً بدلیل دارا بودن گرایشات و نظرگاههای جانبدارانه از طبقه کارگر در مسائل کارگری، از جمله مبارزات روزمره کارگری دخالت فعال خواهند کرد، باز هم هیچ شکی نخواهد بود. اما اینجا بحث من بر سر این نیست که چرا تفکر چپ میخواهد در این امر فعال باشد، بلکه بحث بر سر اینست که تشکلی سازی برای این مبارزه را باید بعهده خود کارگران گذاشت و در آن دخالت ننماید. هر چند که شاید استدلال شود که این دخالت بمعنای نقض استقلال تشکلی کارگری نیست و اینگونه تشکلات میتوانند مسائل و سیاست های تشکلیاتی را خود و با استفاده از اهرمهای تشکلیاتی تعیین نمایند. ولی اولاً بر مبنای استدلالات قبلی این امر صرفاً امر خود کارگران است، ثانیاً بیشتر این واگذاری استقلال به خود کارگران تعارف بنظر میرسد و همه میدانیم که اینگونه دخالت ها همچنانکه هم اکنون جریان دارد بجا ختم خواهد شد و چگونه این گونه تشکلات را به زانده جریانات سیاسی تبدیل میکند.

بنابراین با توجه به اینکه مبارزات کارگری اولاً بهیچوجه اتمیزه نیست و علاوه بر آن بنا بر خصلت مبارزه جوئی کارگران جهت ضد سرمایه دارد، ولی بدلیل اینکه متأثر از شعوری کارگری است که قادر نیست به ضرورت برسد و طرح تغییر جامعه را پیش نهد، بایستی با شعوری پرولتری ادغام شود و از جنبه وجودی به بعدی از مبارزه آگاهانه طبقاتی ارتقاء یابد، در غیر اینصورت در ماهیت نظام درجا خواهد زد و همچنان کارگران را چون کارگر حفظ خواهد نمود و به نظام سرمایه جنبه ای ابدی خواهد بخشید.